

به نام خدا

آهو و شکارچی

نویسنده : لیلا عزیزی

انتشارات ارسطو
(چاپ و نشر ایران)
۱۳۹۶

سرشناسه: عزیزی، لیلا، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: آهو و شکارچی / نویسنده لیلا عزیزی.
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۳۲ ص.؛ مصور؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۶۸-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره: PIR۸۳۵۴ ۱۳۹۶ ۸۸۵آ۹/ز
رده بندی دیویی: ۸۳/۶۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۴۹۵۲۰

نام کتاب: آهو و شکارچی
نویسنده: لیلا عزیزی
ناشر: ارسطو (چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶
چاپ: مهتاب
قیمت: ۳۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۶۸-۶
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

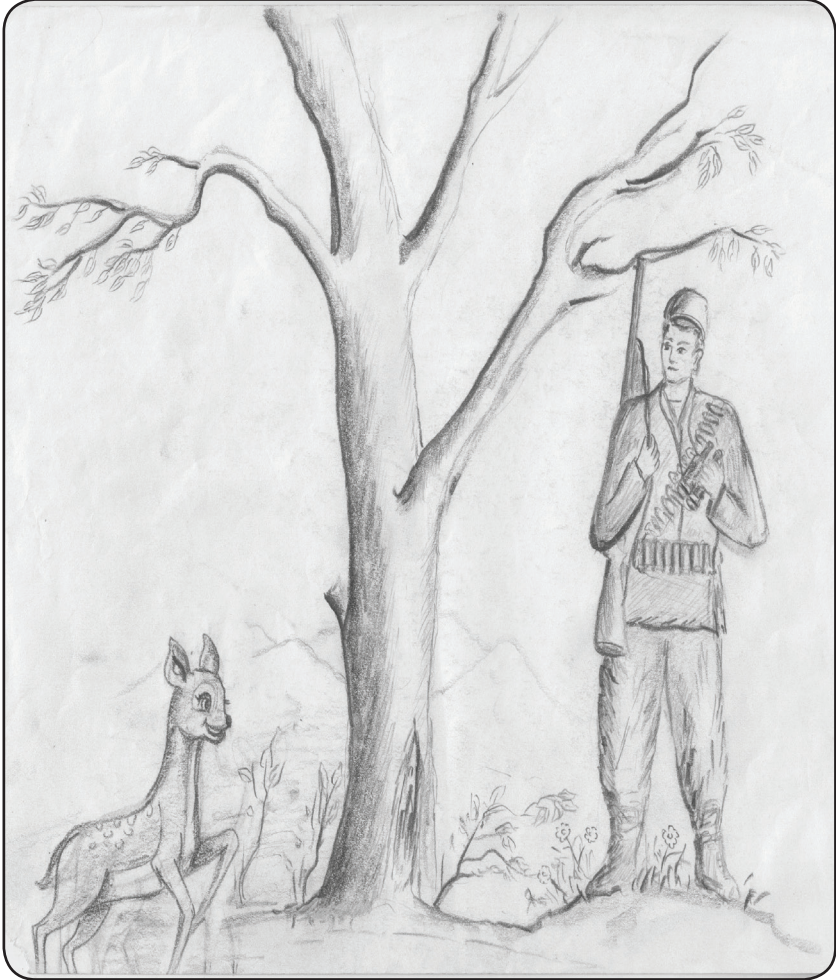


انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

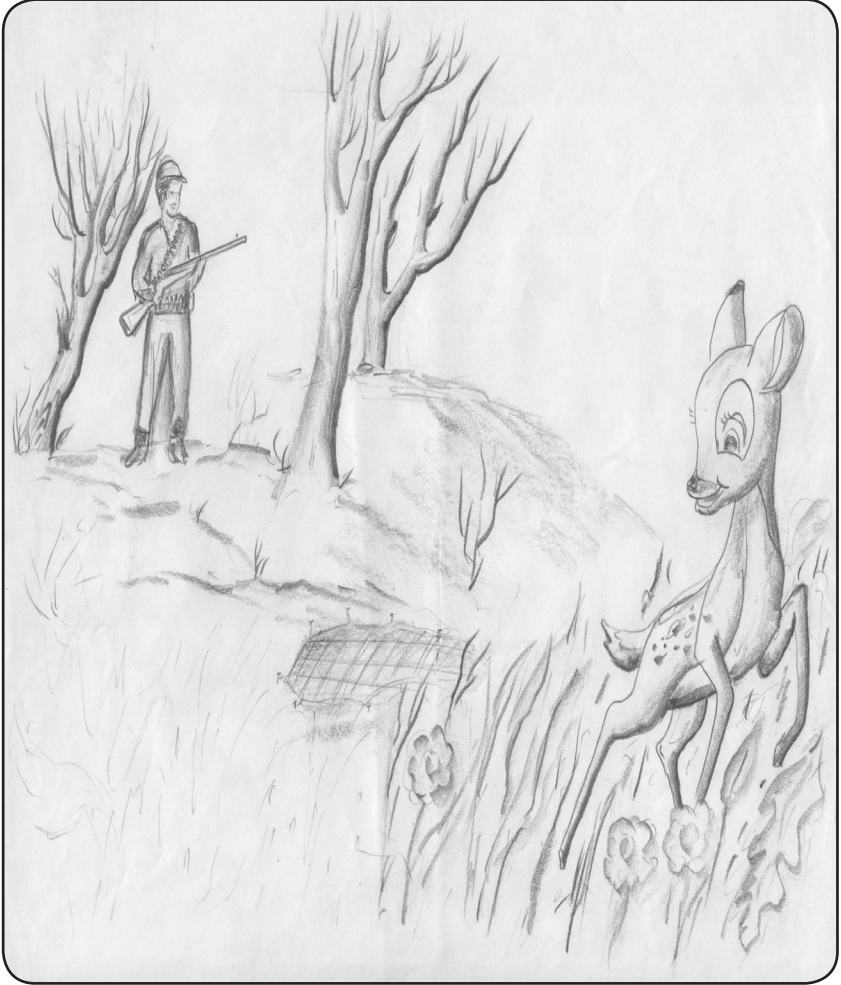
آهوی رنجور و شکسته از دامهای متعدد گریخته سختیها و ناملایمات را پذیرفته است اما تن به اسارت نداده، نجابت و ایمانش حسادت‌ها را برانگیخته و تیرهای دشمنی را بسویش نشانه رفته‌اند، اما او با صبر و مقاومت آنها را دفع می‌کند، او یاد گرفته همیشه در چند جبهه بجنگد، اما شکستهای پی‌درپی و دشمنیهای بی‌حد و اندازه می‌رود او را پای در آورد، بدنبال حامی مطمئنی می‌گردد که متعلق به خودش باشد و در گرمی و سردی روزگار یار و پشتیبانش باشد. درست در شرایطی که فکر می‌کرد همه چیز برایش به پایان رسیده، شکارچی زیبا و رشید در زندگیش ظاهر می‌شود، عمق احساس و علاقه شکارچی را نسبت به خود درک می‌کند احساس می‌کند از سالها قبل همدیگر را می‌شناسند، با خود می‌گوید: این همان کسی است که سالها بدنبالش بودم و می‌توانم با خیال آسوده زیر چتر حمایتش قرار گیرم، غافل از اینکه سرنوشت برای او چیز دیگری رقم زده است.





اما، شکارچی زیبا و رشید که تا به حال هیچ شکاری از دامهای هوشمندانه او نگریخته، همواره در خود احساس خلاء می‌کند چرا که هیچکدام از آنها آن چیزی نبوده که ارضاء کننده روح پر تب و تاب او باشد. او بدنبال خواسته‌اش می‌رود تا شکاری نجیب و باهوش بیابد و مطابق با سلیقه خویش تربیت نماید تا متعلق به خودش باشد و در سایه او به دیگر اهدافش برسد، بهترین‌ها را برایش فراهم کند تا به کسی جزء او دل نبندد، وی با قدرتی که در خود احساس می‌کرد این را عملی می‌دانست. غافل از اینکه تقدیر خواست او نمی‌باشد.

شکارچی به جنگل می‌رود تا شکاری منتهای آرزوی خویش بیابد، چشمش به آهو بچه‌ای معصوم می‌افتد یک دل نه صد دل عاشقش می‌شود، در پی یش می‌رود تا او را بیابد و رامش کند، آهو بچه از دیدار شکارچی هراسان شده و رم می‌کند، شکارچی برای او دامهای ظریف و دلفریب پهن می‌کند، قدرت هینوتیزمیش را بکار می‌گیرد، آهو بچه می‌فهمد فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد، شکارچی خشمگین چند بار اسلحه‌اش را به طرف آهو بچه می‌گیرد، با خود می‌گوید، اگر بدست خودم کشته شود بهتر از اینست که نصیب کس دیگری گردد، اما نه او معصوم است و مظلوم، کودک است و نادان، ممکن است فریب کسی





را خورده باشد، باید صبر کنم با حوصله و تحمل او را بدست آورم.

اما مرور زمان شکارچی را بیقرارتر و آهو بچه را وحشی‌تر کرد، آهو باهوش بود و معنی عشق زیاد را درک می‌کرد می‌دانست اگر در بند شکارچی اسیر شود، رهایی نخواهد یافت.

شکارچی به هر کوی و برزن زد و در بلندیها به نظاره‌ی آهو پرداخت اما آهو لجوج‌تر و فراری‌تر شد.

عاقبت شکارچی مریض و ناتوان شد، آهوی تنها هم خوار و سرگردان شد و هرکدام به دیاری افتادند، این دو به دور از هم یکی در رنج بیماری و دیگری در رنج خواری و در بدری بسر بردند.

ده سال گذشت

در مکانی دور آهوی تنها خوار و غمگین بی‌جهت اینطرف و آنطرف پرسه می‌زند نمی‌داند چرا، آیا می‌خواهد رنج تنهایی و طردی را فراموش کند و خودش را در بهار خزان شده‌ی جنگل سرگرم نشان دهد، اما آهی در سینه دارد غم در بدری، گاهی به